

دکتر رابرت ای. پترسون، بشریت و گناه جلسه ۱۲، توصیف کتاب مقدس از گناه، ادامه سقوط، مسیح و گناه

رابرت پترسون و تد هیلدبرانت © ۲۰۲۴

من دکتر رابرت ای. پترسون و آموزه‌های او در مورد آموزه‌های انسانیت و گناه هستم. این جلسه ۱۲ است، ادامه توصیف کتاب مقدس از گناه، سقوط، مسیح و گناه.

ما به مطالعه خود در مورد آموزه گناه ادامه می‌دهیم.

بپایید از خداوند کمک بخواهیم. پدر مهربان، از کلام تو، کلام مقدس تو، سپاسگزاریم. در مطالعه این مباحث، با ناپاکی خودمان روبرو می‌شویم. به ما فیض عطا فرما تا با تو راه برویم، تو را بیشتر دوست داشته باشیم، در فیض و در شناخت مسیح، که به نام او دعا می‌کنیم، رشد کنیم. آمین.

ما در حال اتمام توصیف بسیار مفید کتاب مقدسی جان ماهونی از گناه هستیم. ما همین الان گفتیم که گناه فریبنده است. ما آن را در هر دو عهد دیدیم. آخرین توصیف گناه برای ماهونی این است.

گناه آغاز مشخصی در تاریخ بشر داشته و سرانجام شکست خواهد خورد. داستان کتاب مقدس از سه رویداد تاریخی سرچشمه می‌گیرد: خلقت جهان، ورود گناه و رستگاری که توسط مسیح محقق شد. این یک درام در سه بخش است: آغاز شاد، شورش تراژیک و پایان تماشایی.

داستان با طرحی برای خلق جهانی آغاز می‌شود که شگفتی و عظمت خالق را منعکس می‌کند، مکاشفه ۴:۱۱، جایی که ستایش به خدا تقدیم می‌شود. تو شایسته‌ای که جلال و افتخار و قدرت را دریافت کنی، ای پروردگار و خدای ما، زیرا تو همه چیز را آفریدی و به خواست تو، آنها وجود یافتند و آفریده شدند. هر آنچه او می‌آفریند نیکوست.

تاج آن خلقت، تصویر منحصر به فرد او را بر خود دارد و بسیار خوب اعلام شده است، پیدایش ۱:۳۱. در این دنیای آرمانی، خدا با خلقت خود در هماهنگی کامل ارتباط برقرار می‌کند. با اولین ظهور گناه، ابتدا در میان موجودات روحی که برای خدمت به خدا آفریده شده‌اند، و سپس در میان حاملان تصویر شخصی او، به نظر می‌رسد که خالق کنترل خلقت خود را از دست داده است. با این حال، با گناه اولین زوج در عدن، او بلافاصله یک پروژه بازیابی را آغاز می‌کند.

او به جای نابود کردن تمام چیزهایی که خلق کرده است، روند آهسته و خسته‌کننده‌ی بازیابی جهان و مردمی که خلق کرده است را آغاز می‌کند. هر گام جدید به سوی احیای نهایی، نشان دهنده‌ی مشارکت شخصی اوست. او در عملی شگفت‌انگیز از فداکاری و عشق شخصی، پسرش را به دنیای سقوط کرده‌ی گناهکاران می‌فرستد.

خالق از طریق مرگ و رستاخیز خود بر همه دشمنانش پیروز می‌شود. جلال او به طرز درخشانی نمایان می‌شود و قومش از بردگی وحشتناک جسم، دنیا و شیطان رهایی می‌یابند. سرانجام، خداوند پیروزمند به عنوان پادشاهی پیروز بازمی‌گردد و در نمایشی نهایی از شگفتی، از آفرینش خود.

چه داستان باورنکردنی‌ای است. تمام تاریخ بشر، داستان اوست. یوحنا در مکاشفه ۲۱: ۱ تا ۴ می‌نویسد: آنگاه آسمانی جدید و زمینی جدید دیدم، زیرا آسمان و زمین اول از بین رفتند و دیگر دریایی وجود ندارد.

و شهر مقدس، اورشلیم جدید را دیدم که از آسمان از جانب خدا نازل می‌شد، آماده مانند عروسی که برای شوهرش آراسته شده باشد. و از تخت، صدای بلندی شنیدم که می‌گفت: «اینک، خیمه خدا در میان آدمیان است و او در میان ایشان ساکن خواهد شد و ایشان قوم او خواهند بود. و خود خدا در میان ایشان خواهد بود و هر اشکی را از چشمان ایشان پاک خواهد کرد.»

و دیگر مرگی نخواهد بود، دیگر هیچ سوگواری یا گریه یا دردی وجود نخواهد داشت، زیرا چیزهای اول از بین رفته‌اند. این پایان توصیف ماهونی از گناه است. می‌خواهم با مقدمه او در مورد آموزه گناه ادامه دهم، زیرا آن را بسیار مفید می‌دانم.

او آن را الگوی پیش از هبوط می‌نامد. به طور سنتی، استراتژی کشف ذات گناه شامل فرافکنی آنچه در مورد گناه از کتاب مقدس می‌دانیم، و همچنین تجربه پس از هبوط خودمان، بر آدم پیش از هبوط است. برای ما همه گناهان از قلبی کافر و مغرور سرچشمه می‌گیرند.

گزینه‌های دیگری که متکلمان فراتر از غرور و بی‌ایمانی اتخاذ کرده‌اند شامل اضطراب، خودخواهی، تمایلات جنسی، تنبلی و دروغ است. اما آیا بی‌ایمانی یا غرور ریشه گناه آدم است؟ ما مطمئناً در این مورد بحث نمی‌کنیم که بی‌ایمانی و غرور در وسوسه نقش داشته‌اند، اما مطرح کردن سوالات، انعکاس شک و تردید انسان و سوق دادن او به سمت رفتن به راه خود، یعنی غرور انسان، برای آدم گناهی نبود تا زمانی که او با گرفتن میوه بر آنها عمل کرد. گناه آدم با ورود مرگ به عنوان داوری خدا، پیدایش ۱۷: ۲، همزمان بود. روزی که از آن، میوه ممنوعه، بخورید، خواهید مرد.

برای مثال، آگوستین فرض کرد که در طول وسوسه در عدن، آدم مغرور شد و تسلیم بی‌ایمانی خود شد که منجر به خوردن میوه ممنوعه شد. مفهوم ضمنی این است که آدم وارد حالت بی‌ایمانی پس از سقوط شد، که گناه است و قبل از خوردن میوه فاسد شده بود. اما برای آدم، بی‌ایمانی یک انتخاب بود.

او با نافرمانی از فرمان مستقیم خالق، تصمیم گرفت که به ایمان خود ادامه ندهد. عمل عصیانگرانه‌ی آدم ریشه‌ی تمام گناهان است، نه غرور او. زمینه‌ی آدم زمانی روشن می‌شود که از منظر شخصیت انسانی بی‌گناه مسیح نگریسته شود.

از این نظر، عیسی مظهر بشریت پیش از هبوط است و به ما بینشی در مورد درستکاری اخلاقی آدم پیش از هبوط می‌دهد. انگیزه‌ها و نگرش‌های عیسی در طول زندگی زمینی‌اش با طبیعت بی‌گناه او همسو بود. همین امر در مورد آدم نیز صادق است.

واضح است که آدم، حتی زمانی که به خوردن میوه فکر می‌کرد، بی‌گناه ماند. او تنها زمانی گناهکار شد که تصمیم گرفت از فرمان خداوند عهد سرپیچی کند. وسوسه‌ای که او با آن مواجه شد، او را به سمت عمل مستقل از خالق حاکم سوق داد، اما نه به این دلیل که او از قبل توسط غرور و بی‌ایمانی فاسد شده بود.

اگر چنین است، او قبل از اینکه واقعاً گناه کند، گناهکار بوده است. مسئله‌ای که مطرح می‌شود، خوبی خلقت اولیه و همچنین پارسایی اولیه آدم است. اگر آدم نابالغ آفریده شده باشد، همانطور که ایرناتوس معتقد بود یا از نظر اخلاقی خنثی بوده باشد، همانطور که آرمینیوسی‌ها ادعا می‌کنند، پارسایی اولیه او به چالش کشیده می‌شود.

به نظر می‌رسد که خدا را عامل واقعی گناه می‌داند، زیرا آدم فاقد توانایی دنبال کردن عدالت در چارچوب طبیعتی صالح و بی‌گناه بود. از نظر استراتژیک، یک شبکه پیش از سقوط یا دیدگاه مسیح‌شناختی، دیدگاه آدم در مورد وسوسه و گناه را برای ما روشن می‌کند. قابل درک است که شیطان به حوزه‌های محدودیت انسان بی‌گناه جفت اول، مانند تمایل آنها به یادگیری و تجربه چیزهای جدید، متوسل شد.

با توجه به جایگاه آنها به عنوان تصویبگر در خلقت و ظرفیت انحصاری انتخاب بین همه گزینه‌ها، درستکاری اخلاقی نیازی به علم مطلق، یا حتی حس استحقاق آنها ندارد. آدم در مقایسه با بقیه خلقت جایگاه منحصر به فردی داشت. نقشه شیطان این بود که آنها را تحریک کند تا خالق را زیر سوال ببرند، به خصوص در پرتو میوه ممنوعه.

خالق خطی کشیده بود. بنابراین، قصد شیطان این بود که این دو نفر احساس کنند که خالق چیز خوبی را از آنها دریغ می‌کند. به نظر می‌رسد که این میوه حاوی کلید تمام دانش‌هایی است که آنها مطمئناً برای جستجوی آن آفریده شده‌اند، و همچنین دریچه‌ای به سوی الوهیت خودشان.

آدم با انتخابی روبرو بود که از خالق اطاعت کند یا نهی خدا را نادیده بگیرد و به ابتکار عمل خود عمل کند. شاید، همانطور که سی. اس. لوئیس توضیح می‌دهد، آدم و حوا گوشه‌ای در جهان می‌خواستند که بتوانند به خدا بگویند، این کار ماست، نه تو، اما چنین گوشه‌ای وجود ندارد. آنها می‌خواستند اسم باشند، اما آنها بودند و تا ابد باید فقط صفت باشند.

سی. اس. لوئیس، مسئله درد، ۱۹۶۲. تنها چیزی که می‌توانیم با قطعیت تأیید کنیم این است که گناه آدم عملی از سرکشی بود، خوردن میوه‌ای که خدا به او دستور داده بود نخورد. او مسیری را انتخاب کرد که توسط خدا مقدر نشده بود، و آن انحراف در عمل، انحراف کاملی را در طبیعت او ایجاد کرد.

شاید او گوشه‌ای از جهان را مستقل از خدا می‌خواسته است، اما ما در این مورد قطعیتی نداریم. هنوز جای سوال است که چرا یک موجود بی‌گناه گناه را انتخاب کرد. سنجش وضعیت آدم قبل از سقوط با زندگی بی‌گناه مسیح ممکن است این رویکرد را در ابتدا عجیب جلوه دهد.

به تصویر کشیدن مسیح به عنوان یک شبکه، آنچه را که ما از قبل در مورد گناه می‌دانیم، به طور قابل توجهی تغییر نمی‌دهد، اما مطمئناً وضعیت درونی آدم را در طول وسوسه روشن می‌کند. به این ترتیب، به ذات گناه عینیت لازم داده می‌شود. در اینجا خلاصه‌ای از آن آمده است.

گناه آدم، عملی نافرمانی علیه فرمان بیان‌شده‌ی خداوند بود که در زمینه‌ی خاصی انجام شد که در آن باید انتخابی نهایی انجام می‌شد، انتخابی با پیامدهای ویرانگر. این انتخاب توسط یک فرد صالح و بنابراین نماینده‌ی واجد شرایط انجام شد که نافرمانی برای او عملی از جانب تمام وجودش و در تضاد کامل با جهت‌گیری اخلاقی‌اش بود. چندین ویژگی مهم این پیشنهاد نیاز به توضیح دارد.

نخست، هر گناهی با یک عمل عصیان آغاز می‌شود. اساس این نافرمانی، وجود یک مؤلفه مثبت و یک مؤلفه منفی است. مؤلفه مثبت، مطالبه حقوق شخصی است و مؤلفه منفی، رد یا نقض حقوق کسی است که فرمان داده است.

همه نافرمانی‌ها این دو ویژگی را دارند. جنبه دیگر تعریف پیشنهادی ما، وجود یک فرمان اعلام‌شده است. بدیهی است که این فرمان دارای یک شخصیت صاحب اختیار است که آن را صادر کرده است.

علاوه بر این، کسی که به او فرمان داده شده بود، آن را درک می‌کرد و حق انتخاب روشنی برای اطاعت یا نافرمانی داشت. جهت طبیعت او به سوی پارسایی بود. سوم، جوهر گناه را تنها می‌توان در حرکت از پارسایی به سوی ناراستی مشاهده کرد.

این امر مستلزم زمینه‌ای خاص برای آزمایش و نماینده‌ای منصوب شده است که کاملاً درستکار باشد. در نهایت، چنین اطاعتی اثرات مخربی دارد. به طور فشرده، فساد کامل

به طور گسترده، جهانی و مجازات ابدی، بی‌وقفه و بی‌پایان در جهنم. زمینه عهد و پیمان

یکی از برجسته‌ترین ویژگی‌های رابطه الهی-انسانی، زمینه عهد و پیمان آن است. خداوند از طریق ابزار عهد و پیمان با همه انسان‌ها ارتباط برقرار می‌کند. عهد و پیمان‌های کتاب مقدس از طریق واسطه‌ها یا نمایندگان منصوب شده، آغاز می‌شدند.

نوح، ابراهیم، موسی. در مورد آزمایش اخلاقی، خداوند دو نماینده تعیین کرد. از نظر الهیاتی، دو آدم آغاز و پایان جامعه بشری را تشکیل می‌دهند. «مارگریت شوستر، سقوط و گناه». آنچه ما به عنوان گناهکاران به آن تبدیل شده‌ایم.

در واقع، پولس به وضوح در رومیان ۵:۱۲ و آیات بعدی به نمایندگی اشاره می‌کند. من کاملاً موافقم. یادآوری‌هایی در مورد نقش عیسی به عنوان یک نماینده در سراسر خدمت او وجود دارد.

در غسل تعمید، عیسی با مردمی که برای نجاتشان آمده بود، یکی شد. متی ۳:۱۵. آزمون اخلاقی عیسی، آموختن اطاعت بود.

عبرانیان ۵:۸. برای اینکه کاهن اعظم فهمیده‌ای شود. عبرانیان ۲:۱۷، ۱۸. اطاعت کامل او که اطاعت فعال نامیده می‌شود، تمام الزامات شریعت اخلاقی را برآورده می‌کرد.

کار جانشینی مسیح بر روی صلیب، که اطاعت منفعل نامیده می‌شود، توسط پولس به عنوان یک عمل نمادین شناخته می‌شود. رومیان ۵:۱۸، ۱۹. باز هم موافقم.

حتی رستخیز پاک او، حتی، ببخشید، رستخیز پیروزمندانه او، در مؤمنان تحقق می‌یابد زیرا او نماینده ماست. اول قرنتیان ۱۵:۲۲. این دو نماینده جایگاه منحصر به فردی داشتند و از بسیاری جهات با یکدیگر موازی بودند.

آنها به معنای واقعی کلمه حامل تصویر بودند. هر دو بازتاب کاملی از طرح خدا برای بشریت بودند. آنها همچنین از نظر شخصیتی درستکار بودند و هیچ تمایلی به گناه نداشتند.

دوم، آدم و مسیح انسانیت را در وابستگی کامل به خالق تجربه کردند. آنها از نظر معنوی زنده بودند و صرفاً برای خدمت به اهداف خدا زندگی می‌کردند. به گفته پولس، طرح اولیه خدا تولید کارهای نیک بود.

افسسیان ۲، ۱۰. در واقع، من فکر می‌کنم که این ممکن است نه از خلقت، بلکه از بازآفرینی جدید صحبت کند، همانطور که قبلاً گفتم، و با این حال نکته همچنان پابرجاست. مطمئناً، خدا می‌خواست آدم و حوا کارهای خوب انجام دهند.

سپس، نمایندگان عهد، هم «پوز غیر پکاره» «قادر به گناه نکردن (و هم «پوز پکاره» «قادر به گناه کردن) بودند. آنها تنها انسان‌هایی هستند که در آن جایگاه منحصر به فرد در رابطه با گناه قرار دارند. قادر به گناه نکردن، قادر به گناه کردن.

البته این عبارت از سنت آگوستین گرفته شده است. در نهایت، هر دو نماینده آزمایشی به نام آزادی مشروط را تجربه کردند. عامل، هدف و محتوای آزمایش‌ها یکسان بود.

عامل، شیطان، هدف و جوهر آزمایش یکی بود. با این حال، نتایج آزمایش بسیار متفاوت بود. در این رابطه، آدم با سرپیچی از فرمان خدا در آزمایش شکست خورد.

او یک انتخاب اشتباه انجام داد. از سوی دیگر، مسیح در طول زندگی خود اطاعت را حفظ کرد. او دائماً عدالت را انتخاب کرد.

تفاوت‌های دیگری هم وجود دارد. برای مثال، شرایط فیزیکی آدم بکر بود. مسیح به دنیایی بسیار سقوط کرده پا گذاشت.

آدم هیچ سنت یا تاریخ مذهبی نداشت که بر تصمیماتش تأثیر بگذارد. مسیح در دورانی از بررسی‌های شدید مذهبی ظهور کرد. آدم شخصیتی درستکار و آزمایش نشده داشت.

مسیح نیز به عنوان یک انسان، شخصیتی عادل و آزمایش نشده داشت، اما شخصیت عادل الهی را داشت نه تظاهر و خودنمایی. پکاره، قادر به گناه کردن نیست، همانطور که اراده می‌کند. در نهایت، عیسی خدا در جسم بود. او مقدس بود، و خدا حتی فراتر از وسوسه بود، اما او وسوسه شد زیرا کاملاً انسان بود.

موافقم. دو ذات مسیح به او ظرفیت مواجهه با وسوسه واقعی و همچنین ظرفیت بی‌نهایت برای تجربه آن را داد. او دلیل اصلی ما برای کاوش در ذات گناه است.

دلیل اصلی ما برای بررسی ماهیت گناه این است. از دریچه‌ی دید مسیح. کاربرد این دریچه

سه نکته از کتاب مقدس واضح است. مسیح کاملاً انسان بود. او کاملاً بی‌گناه بود و خدای مجسم بود.

این سه ویژگی این عدسی، او را برای آزمایش واجد شرایط می‌کند و به او اجازه می‌دهد تا تمام عیار آزمایش را تجربه کند. او درست مانند آدم با گناه روبرو شد، اما با خطری بسیار بیشتر و شدتی بسیار بیشتر. شکست در این امر، مأموریت او را برای جلال دادن پدر و رستگاری گناهکاران به خطر می‌انداخت و بدین ترتیب خشم خدا را بر همه انسان‌هایی که هیچ امیدی به رستگاری برای آنها نداشتند، فرو می‌ریخت.

مسیح کاملاً به انتخاب خود انسان بود. او همچنین ذاتاً و به انتخاب خود بی‌گناه بود. تسلیم دائمی اراده او به قربانی زندگی انسانی‌اش، اساس رستگاری ماست.

عبرانیان ۱۰:۱۰. اول از همه، انسانیت مسیح به او ظرفیت آزمایش شدن را داد. مسیح از طریق تجسم، تمام محدودیت‌های تجربه انسانی را تجربه کرد. او از نظر فیزیکی توسط زمان و مکان، توسط فرآیند ساده بلوغ (عبرانیان ۲:۴۰)، توسط وابستگی انسان به دنیای فیزیکی اطرافش، گرسنگی، تشنگی، خستگی، اضطراب، ترس گریه و تهدید بیماری یا آسیب از سرماخوردگی معمولی گرفته تا پوسیدگی دندان و تاول‌های ناشی از کار با دستانش محدود شده بود.

عیسی از نظر ذهنی محدود بود. او مجبور بود یاد بگیرد، لوقا ۲:۴۰ و ۵۲ و اغلب درخواست اطلاعات می‌کرد، یوحنا ۱۱:۳۴. اگرچه او در مورد وقایع آخرالزمان وضوح زیادی داشت، اما اعتراف کرد که زمان بازگشت خود را نمی‌داند، متی ۲۴:۳۶. عیسی از نظر روانی نیز محدود بود. او احساسات ناشی از نفرت و طرد دشمنش و همچنین بی‌ایمانی و وضعیت درمانده مردمی را که برای نجات آنها آمده بود، تحمل کرد.

در نهایت، او در معنویت انسانی خود محدود شده بود. او شب‌های زیادی را در دعا و عبادت گذراند، مرقس متی ۱۴:۲۳، و از اینکه قادر به در میان گذاشتن برخی از حقایق عمیق معنوی با شاگردان نبود، ابراز، ۱:۳۵ تاسف کرد، یوحنا ۱۶:۱۲. هر یک از این زمینه‌ها در طول آزمایش‌های فراوان او به کار گرفته شدند. مسیح همچنین کامل‌ترین و واضح‌ترین بیان تصویر خدا بود.

وقتی از نظر ابعادی بررسی شود، تصویر اصلی سه جزء دارد. اول، جنبه ساختاری که از عقلانیت، اخلاق، اراده، احساس، خلاقیت و معنویت تشکیل شده است. فیل هیوز، تصویر واقعی

عیسی هر یک از این اجزا را منعکس می‌کرد و آنها را در تعادل کامل نگه می‌داشت. از نظر ساختار، ما با مسیح موازی هستیم، اگرچه در حال سقوط هستیم. مورد بعدی ظرفیت عملکردی تصویر است

این مرکز عملیاتی است. گناهکاران از نظر روحانی مرده هستند، که این در گناهان و خطاهای ما منعکس شده است، افسسیان ۲:۱. ظرفیت اولیه برای خواستن خدا و دنبال کردن او در عدالت، در سقوط از بین رفت. ما هیچ عدالت مشروطی نداریم که از طریق آن تصویر خدا در ما هدایت شود.

با این حال، عیسی عادل بود و عملکرد تصویر در او با انگیزه و حتی اجبار نفرت از گناه و عشق به تقدس انجام می‌شد. بنابراین، از نظر ابعادی، این جهت‌گیری خداگونه تصویر بود. سوم، این تصویر به بشر سلطه بر نظم خلقت را اعطا کرد.

عیسی این قلمرو را با متوقف کردن طوفان سهمگین، راه رفتن روی آب و تکثیر نان و ماهی به کار گرفت. یوحنا مریل همچنین به روایت جالب مالیات معبد عیسی در دهان یک ماهی، متی ۱۷:۲۷، اشاره می‌کند. او می‌گوید، اگرچه ممکن است دوباره در اینجا به معجزه متوسل شویم، اما می‌توان آن را به عنوان پیامد طبیعی با استناد به امتیاز پیمان خلقت اولیه که در آن او بر ماهیان دریا تسلط، M انسان بی‌گناه، با حرف بزرگ داشت، توضیح داد. من به معجزه رأی می‌دهم، اما مفهوم جالبی است.

یوحنا مریل، الهیات اسفار پنجگانه در الهیات کتاب مقدس عهد عتیق. عیسی نه تنها کاملاً انسان بود، بلکه بی‌گناه و بنابراین کاملاً منحصر به فرد بود. او در تمام افکار، نگرش‌ها، انگیزه‌ها، سخنان و اعمال خود، در برابر خدای مقدس بی‌عیب و نقص بود، نقل قول، و او که مرا فرستاد با من است.

او مرا تنها نگذاشته است، زیرا من همیشه کارهایی را انجام می‌دهم که او را خشنود می‌کند، یوحنا ۸:۲۹. او . نخبگان مذهبی زمان خود را به چالش کشید: «کدام یک از شما مرا به گناه محکوم می‌کند؟» «یوحنا ۸:۴۶ من به شاگردانم و خودم گفته‌ام که این را به مخالفان خود نگویند. ایده بسیار بدی است. حتی در زمینه محدودیت‌ها و چالش‌های انسانی، عیسی کاملاً برای تکریم و تجلیل پدر زندگی کرد.

پیروان او به وضوح شخصیت درستکار او را تأیید کردند. پطرس، که او را بهتر از همه می‌شناخت، اعلام کرد که عیسی، نقل قول، هیچ گناهی مرتکب نشد و هیچ فریبی در دهانش یافت نشد، اول پطرس ۲:۲۲. هرچند این برای یک انسان بی‌گناه و باورنکردنی به نظر می‌رسد، اما عیسی یک الگو نامیده می‌شود، الگویی که در نوشتن یا است، نقل قول، زیرا شما برای این منظور فراخوانده hapogrammatos نقاشی استفاده می‌شود، کلمه شده‌اید، زیرا مسیح نیز برای شما رنج کشید و برای شما نمونه‌ای گذاشت تا در جای پای او قدم بردارید، زیرا

هیچ فریبی در دهانش یافت نشد و در حالی که مورد دشنام قرار می‌گرفت، در عوض دشنام نمی‌داد. در حالی که رنج می‌کشید، هیچ تهدیدی نکرد، بلکه خود را به او که به عدالت داوری می‌کند، سپرد، اول پطرس ۲:۲۱- زندگی بی‌گناه عیسی سپس به الگویی برای همه انسان‌ها تبدیل شد و تعریف کرد که انسان کامل بودن ۲۳. چیست.

پولس و یوحنا نیز شخصیت بی‌گناه او را تأیید کردند: «او کسی را که گناه نشناخت، در راه ما گناه ساخت تا ما در وی پارسایی خدا شویم» (دوم قرن‌تیا ۵:۲۱ و، نقل قول: در او گناهی نیست،) اول یوحنا ۳:۵. (سومین ویژگی از دیدگاه مسیح‌شناسی، ذات الهی مسیح بود. عیسی انسانی با دو ذات متمایز بود. هر عمل یا اندیشه‌ای از شخص مسیح، شامل یک ذات انسانی و یک ذات الهی بود.

هر دو در طول وجود انسانی او آشکار بودند و برای ابدیت دست نخورده باقی ماندند. داشتن هر دو طبیعت او را به طور منحصر به فرد به عنوان کاهن اعظم ما واجد شرایط کرد، کسی که خود را به عنوان کفاره گناهان تقدیم کرد. طبیعت انسانی به او ظرفیت مردن برای ما را داد و طبیعت الهی، قربانی‌ها را به جای ما مؤثر ساخت.

جنبه‌های دیگر خدمت زمینی او مستلزم این دو طبیعت بود. خدمت تعلیمی او به عنوان وحی منحصر به فرد و نهایی پدر، منوط به زمینه انسانی و مجوز الهی بود. ادعاهای او در مورد اقتدار و پادشاهی در رابطه با پادشاهی خدا به عنوان پسر انسان، به هر دو طبیعت بستگی دارد.

در زمینه وسوسه او، ما در معرفی الوهیت مسیح مردد هستیم. از یک طرف، در کتاب مقدس آمده است که خدا توسط گناه وسوسه نمی‌شود، یعقوب ۱:۱۳. از طرف دیگر، می‌دانیم که وسوسه‌هایی که عیسی در طول زندگی خود با آنها روبرو بود، واقعی بودند. بنابراین، آیا او صرفاً چالش‌های خود را به عنوان یک انسان تجربه کرد؟ به نظر می‌رسد محدود کردن وسوسه به طبیعت انسانی راحت‌تر است.

اما این غیرممکن است زیرا او یک شخص با دو ذات است. اما واقعیت این است که از طریق تجسم، خدا خود را با بشریت ما، حتی در ذات سقوط کرده‌اش، متحد کرد. تجسم به ذات الهی وسیله‌ای بخشید که از طریق آن او چیزهای خاصی مانند رنج، مرگ و حتی وسوسه را تجربه کرد.

طبیعت انسان از نظر اخلاقی و از هر نظر دیگری بالغ می‌شود. بلوغ اخلاقی برای یک انسان منوط به آزمایش اخلاقی است. طبیعت الهی و انسانی مسیح در هر مرحله از این فرآیند با هم همکاری کرده‌اند.

در واقع، عیسی در تمام طول زندگی خود با تشدید این آزمایش روبرو بود که اوج آن در صلیب بود. بنابراین او دائماً با انتخاب‌هایی روبرو بود که رشد را تقویت می‌کردند. اما به عنوان خدا، این انتخاب‌ها معنای بسیار عمیق‌تری به خود می‌گرفتند.

غایت‌گرایی به ویژگی هر انتخابی که او می‌کرد تبدیل شد. اطاعت از اراده پدر گزینه او و افتخار پدر هدف او بود. مواجهه با شکاف اخلاقی.

ماهونی درباره حضورش در گرند کنیون و دیدن یک شکاف شگفت‌انگیز صحبت می‌کند. شاید یک دیدگاه جدید مفید باشد. ببخشید.

بعد از صحبت در مورد گرند کنیون، اما در مورد گناه ما و شکافی که بین ما و خدا ایجاد می‌کند چه؟ ماهیت گناه چیست که چنین فاصله‌ای ایجاد می‌کند؟ آیا کمال اخلاقی بی‌نهایت کسی که آزرده خاطر شده است؟ یا در تضادی است که گناه پیش روی اوست؟ شاید یک دیدگاه جدید مفید باشد. ما با استفاده از انسانیت

مسیح به عنوان چارچوب خود به این موضوع نزدیک خواهیم شد. از آنجایی که عیسی دارای طبیعت انسانی بی‌گناهی بود که با طبیعت الهی کاملاً مقدس متحد بود، چه چیزی می‌توانست برای او گناه محسوب شود؟ من متوجه هستم که واکنش فوری به این رویکرد ممکن است شک و تردید باشد.

واضح است که عیسی مسیح گناه نکرد، اما مرتباً با آن روبرو می‌شد. اگر او در برابر شیطان تسلیم می‌شد چه؟ به نظر می‌رسد که این شکاف به بهترین شکل به عنوان پسر خدا در جسم دیده می‌شود، که با وسوسه و احتمال نافرمانی از اراده پدر روبرو می‌شود و به هر حال تصمیم می‌گیرد آن را انجام دهد. عدم اطاعت او در هر مقطعی غیرقابل درک و فاجعه‌بار می‌بود.

اما گناه نیز چنین است. ما با نهایت گناه روبرو هستیم. از بیابان تا روزهای طولانی خدمت بدون جایی برای سر نهادن، از جتسیمانی تا صلیب، اراده، خواسته‌ها و اهداف انسانی او برای همیشه با اراده پدر مطابقت یافت.

عیسی، به عنوان یک پسر الهی، اطاعت را از رنج‌هایی که متحمل شد آموخت و در این فرآیند کامل شد. عبرانیان ۵:۸. جان براون ادعا می‌کند که این فرآیند اصلاحی نبود، گویی مسیح به این تأدیب نیاز داشت. علاوه بر این، این امر در درجه اول آموزشی نبود، به این معنا که او نیاز داشت یاد بگیرد که رنج انسان چقدر دردناک است، به خصوص در مورد اطاعت. بلکه عبارت «اطاعت آموخته شده» به کسب دانش تجربی او از رنج و در نتیجه کمال اطاعتی که او بر روی صلیب به پدر ارائه داد، اشاره دارد.

جان براون، شرحی بر رساله پولس رسول به عبرانیان، نویسنده‌ای پیوریتن که مطالب خوب زیادی، از جمله برخی از آن مطالب، گفته است، اگرچه پولس عبرانیان را نوشته است. از آزمایش مداوم مسیح چه می‌توانیم بیاموزیم که در جستجوی ماهیت گناه به ما کمک کند؟ اولین عامل، عهدی است که او در آن عمل کرد. عهد فیض یا رستگاری، قالبی مفید برای تفسیر ترتیب ابدی بین پدر و پسر است که از طریق آن قوم خدا رستگار می‌شوند.

پسر این عهد را کاملاً پذیرفت و برای انجام هر شرطی که پدر وضع کرده بود، زندگی کرد. صلیب در قلب آن قرار دارد، اما اطاعت همیشگی او که منجر به صلیب شد، او را واجد شرایط کرد تا وارد مقام کاهن اعظم ما شود و خود را به عنوان قربانی گناه معرفی کند. یک قیاس می‌تواند مفید باشد.

تقریباً در تمام تلاش‌های انسانی، قوانین، فعالیت را تعریف می‌کنند. این در روابط نیز صادق است. ازدواج بر اساس عشق، اعتماد و وفاداری بنا شده است.

قوانین برای ارائه ساختار و تعریف لازم هستند. عشق به عنوان انگیزه‌ای برای عمل، به چیزی بیش از یک احساس صرف برای جهت دادن و هدف دادن نیاز دارد. اینکه شوهری عشق خود را به همسرش اعلام کند در حالی که او را مورد آزار جسمی قرار می‌دهد، اصلاً عشق نیست.

«عیسی عشق را به قوانین گره زد». هر که احکام مرا دارد و آنها را حفظ کند، اوست که مرا دوست دارد (یوحنا ۱۴:۲۱)

و «اگر کسی مرا دوست داشته باشد، کلام مرا نگاه خواهد داشت» (یوحنا ۱۴:۲۳) (بسیاری از حوزه‌های دیگر را می‌توان فهرست کرد که در آنها قوانین رابطه‌ای اعمال می‌شوند).

شغل، خدمت، مدرسه، شهروندی، حتی ورزش. قوانین روابط را تعریف می‌کنند. اما عیسی آشکارا کاری بیش از یک بازی انجام می‌داد.

او خود را با یک رابطه پیمانی خاص تطبیق می‌داد. بنابراین، در این زمینه نهایی که در آن عظمت خدا و وضعیت آینده گناهکاران در نظر گرفته شده بود، خطرات زیاد و عواقب ابدی بودند. از این منظر، هرگونه نقض پیمان، آن را باطل می‌کرد.

بنابراین، گناه در هر عملی که پیمان را باطل می‌کند، گناه است. بنابراین، گناه هر عملی است که پیمان را باطل می‌کند. عامل دوم در آزمایش عیسی، خودِ وسوسه است.

طبق انجیل مرقس، بلافاصله پس از غسل تعمید عیسی توسط یحیی، او تأیید پدر را شنید و روح او را مجبور کرد که به بیابان برود. مرقس ۱: ۹ تا ۱۲. متی و لوقا جزئیات را برای ما شرح می‌دهند.

ظاهراً شیطان از طریق این سه آزمایش، هویت عیسی را زیر سوال برد، از سردرگمی خواسته‌های او سوءاستفاده کرد و آینده‌اش را به چالش کشید. راسل مور، *وسوسه و آزمایش، وسوسه و پیروزی* را مقایسه کنید. مطمئناً، عیسی وادار شد تا از حق ویژه خود برای انتخاب ۲۰۱۱، Crossway، مسیح مسیری متفاوت از مسیری که پدر برایش تعیین کرده بود، استفاده کند.

اما در هر مورد، نان، قله، ملت‌ها و انتخاب جایگزین، نقض عهد فیض و نقض عهد او با پدرش بود. در قلب هر چالش، احتمال نقض اراده خدا و شکستن عهد با او وجود داشت. در مورد نان، او به چالش کشیده شد تا تسلیم گرسنگی انسانی خود شود و بدین ترتیب خود را تحت کنترل آن قرار دهد، به جای اینکه به تدبیر پدر اعتماد کند.

در آزمون دوم، او را به بالای معبد بردند و از او خواستند که بپرد تا هویت واقعی خود را به جمعیت پایین نشان دهد. این وسوسه، نیاز اساسی انسان به تأیید شخصی یا عزت نفس بود. شیطان حتی به وعده‌ای از کتاب مقدس استناد کرد، اما اگر عیسی تسلیم می‌شد، در واقع توجیه شخصی خود را بالاتر از مسیر تحقیر طراحی شده پدرش قرار می‌داد.

سرانجام، شیطان به او نگاهی اجمالی به همه ملت‌ها انداخت و آنها را برای یک عمل پرستش ساده به او پیشنهاد داد. در این مورد، شیطان با میل عیسی برای نجات‌بخش بودن بازی کرد. شیطان به شیوه‌ای نه چندان نامحسوس، به دنبال کسب افتخار از پسر خدا و شکست دادن هدف رستگاری بود که عیسی برای تحقق آن فرستاده شده بود.

در هر مورد، گناه برای مسیح، اعمال آزادانه اراده او علیه اراده پدر بود که از طریق یک عمل ابراز می‌شد. عامل سوم، آزادی شخصی عیسی در عمل است. عیسی آزادی واقعی انتخاب جایگزین را داشت.

در نتیجه، عیسی این ظرفیت را داشت که مطابق با طبیعت انسانی بی‌گناه خود عمل کند یا برخلاف آن عمل کند. تنها دو نفر این ظرفیت انحصاری را داشتند: مسیح و آدم. هر دو در تاریخ بشر بی‌نظیر هستند.

هر دو در چارچوب یک عهد الهی خاص عمل کردند و هر دو به عنوان نماینده عمل کردند. به همین دلیل است که عنصر اراده انسان در رستگاری گناهکاران بسیار مهم است. عبرانیان 10:10 تأکید می‌کند که به واسطه، نقل قول از این اراده، یعنی اطاعت داوطلبانه مسیح در چارچوب عهد، ما از طریق قربانی بدن عیسی مسیح یک بار برای همیشه تقدیس شده‌ایم.

به واسطه همین اراده است که ما از طریق قربانی بدن عیسی مسیح، یک بار برای همیشه تقدیس شده‌ایم. نکته اصلی. چندین نکته در مورد ماهیت گناه از دیدگاه تجسم روشن می‌شود.

با این، بحث را به پایان می‌رسانیم. چند صفحه دیگر. اول، این دیدگاه، ادعای اولیه ما را مبنی بر اینکه فقدان گناه، نقض یک فرمان خاص خداوند است، تأیید می‌کند.

ویژگی‌های اساسی گناه در انتخاب نافرمانی از خدا آشکار می‌شود. حرکت آدم یا مسیح از اطاعت به نافرمانی دو بُعد جداگانه و متمایز داشت. نخست، رد فرمان و کسی که آن را صادر کرده است.

از این نظر، گناه اعلام دائمی آزادی انسان از خدا است. بُعد دیگر، تأکید بر حقوق شخصی در تعیین یک مسیر اخلاقی مستقل است. هرگونه عمل نافرمانی از سوی عیسی، این دو ویژگی را داشته است.

بنابراین گناه هم بی‌اعتنایی است و هم سرپیچی. گناه، حقوق و جایگاه خالق را نادیده می‌گیرد و با عبور از مرزی که خالق تعیین کرده است، از او سرپیچی می‌کند. این صحنه بسیار شبیه به گلی است که در برابر کوزه‌گر برمی‌خیزد و حق کوزه‌گر را بر خود غصب می‌کند.

رومیان ۹:۲۱. در مورد عیسی، در مورد صلیب، گناه تنها در صورتی رخ می‌داد که او بر اساس اختیار خود و برخلاف هدف پدر عمل می‌کرد. در زمینه وسوسه، تمایل او به ارضای گرسنگی گناه نبود. وقتی شیطان پیشنهاد تبدیل سنگ‌ها به نان یا هر یک از دعوت‌های دیگر را داد، آیا او واقعاً انسان بود و نان را نمی‌خواست؟ یا به همان اندازه برای عزت نفس؟ یا برای نجات کسانی که برای نجاتشان آمده بود؟ فقط در عمل است که گناه برای ما یافت و تعریف می‌شود.

دوم، از دیدگاه پس از سقوط، گناه جلوه‌های بسیاری دارد. نگرش‌ها، انگیزه‌ها، افکار، کلمات و اعمال، انجام شده و نشده، همگی در کتاب مقدس گناه نامیده می‌شوند. اما از دیدگاه عیسی در سقوط آدم، ریشه‌ای که همه گناهان از آن سرچشمه می‌گیرند، یک عمل تاریخی شورش علیه خداست.

بنابراین، نقض عهد آدم، تمام مصادیق نقض عهد گناه را نشان می‌دهد. پسر من در یک کالج محلی به عنوان مدیر داخلی کار می‌کند. از جمله مسئولیت‌های او نظارت بر استفاده دانشجویان از امکانات برای بسکتبال و سایر فعالیت‌ها است.

اخیراً او به دلیل فعالیت دیگری در دانشگاه، مجموعه ورزشی را تعطیل کرد. چند دانشجو تصمیم گرفتند بسکتبال بازی کنند و چون مجموعه قفل بود، دزدکی وارد شدند. وقتی پسر رسید، دانشجویان رفتار خوبی داشتند و با اعضای هیئت علمی با احترام رفتار می‌کردند، انگار که او تمام مدت آنجا بوده است.

یک مشکل باقی مانده بود. آنها با ورود غیرقانونی، قوانین را نقض کرده بودند. بنابراین، هر کاری که بعد از آن انجام می‌دادند، تخلف محسوب می‌شد.

آنها در طرف اشتباه قوانین بودند. ما در آدم نیز همینطور. ما در طرف اشتباه یک عهد شکسته هستیم و بنابراین، هر کاری که انجام می‌دهیم، فکر می‌کنیم یا احساس می‌کنیم، نقض مداوم آن عهد است.

و هر نقض عهدی گناه است. در نهایت، گناه اساساً یک تناقض است. از دیدگاه پیش از سقوط، عیسی با نهایت ناسازگاری روبرو شد.

او هیچ تمایلی به نافرمانی از پدرش نداشت. در عوض، او را دوست داشت و تنها می‌خواست به او احترام بگذارد. تصور کنید که با کسی که بیش از همه دوستش دارید روبرو هستید و یک تپانچه پر در دست دارید.

بعد کسی به شما می‌گوید که به او شلیک کنید. حتی فکر کردن به این موضوع هم برایتان چندش‌آور است، اما هنوز حق انتخاب دارید. گناه، انتخاب پیروی از تناقض است.

علاوه بر این، هیچ مبنای منطقی برای گناه کردن برای عیسی وجود نداشت. با توجه به اینکه هیچ چیزی برای به دست آوردن از آن وجود نداشت و همه چیز برای از دست دادن بود، هنوز هم یک گزینه بود. عیسی هیچ نقطه ضعفی در اراده یا جهت اخلاقی خود نداشت که تمایلی به گناه ایجاد کند.

یوحنا ۸، شاهزاده این جهان می‌آید، و او هیچ نقشی در من ندارد. فکر می‌کنم دقیقاً به همین موضوع اشاره دارد. با این حال، عیسی حق انتخاب داشت.

آن انتخاب اشتباه گناه است. خوشبختانه، پولس رسول خبر خوشی را به ما ارائه می‌دهد. با این حال، از طریق یک عمل درست، توجیه حیات برای همه انسان‌ها حاصل شد.

و از طریق اطاعت یک نفر، بسیاری پارسا خواهند شد. رومیان ۵: ۱۸ و ۱۹. نتیجه‌گیری

شکست‌های اخلاقی نقطه‌ی بازگشتی ندارند. کلمه‌ای که گاهی اوقات مرا آزار می‌دهد، «نکن» است. با هر تصمیم بدی، می‌توانم صدای این کلمات را که در ذهنم زنگ می‌زنند، بشنوم.

فقط این کار را نکن. گناه هم همینطور است. حرفی که با عجله زده شود، جبران‌ناپذیر است.

یک کلیک ماوس می‌توان وارد دنیای پورن یا قمار آنلاین یا داروهای تجویزی غیرقانونی شد. فقط این کار را نکنید. بعضی از تصمیمات عواقب ویرانگرتری دارند.

کشیدن ماشه، ترک همسرتان، از دست دادن بکارت، یا شاید فشار دادن دکمه شلیک سلاح هسته‌ای. نقطه بازگشتی وجود ندارد. در مورد گناه، مسیح این را کاملاً روشن می‌کند.

مسیح بهشت را ترک کرد و وارد بافت تاریخی قبل و بعد بشر شد. هر تصمیمی که او روی زمین گرفت، قبل و بعد داشت. مسیح تصویر خداست.

او عادل بود. عادل بودن از ویژگی‌های ذاتی او بود. نه به این دلیل که او خدای مجسم بود، بلکه به این دلیل که او کاملاً انسان بود، همانطور که خدا از ما می‌خواست.

پارسایی او به او رابطه‌ای ویژه با خدا بخشید. همچنین به او آزادی عمل اخلاقی داد که ما به عنوان گناهکاران از آن برخوردار نیستیم. مسیح این ظرفیت را داشت که گرایش اساسی خود را نسبت به خدا تغییر دهد.

تنها کاری که او باید انجام می‌داد، این بود که حق شخصی خود را برای عمل مستقل از خدا و امتناع از تسلیم شدن در برابر اراده او اعمال کند. ما پیشنهاد می‌کنیم که آدم نیز از همین آزادی عمل برخوردار بود. او درستکار بود و از رابطه‌ای شفاف با خالق برخوردار بود، با این حال، او این ظرفیت را داشت که با یک عمل عصیانگرانه از آن رابطه روی برگرداند و این کار را هم کرد.

ما همچنین با مطالعه زندگی مسیح می‌دانیم که آدم از نظر اخلاقی ضعیف نبود. او مانند حوا فریب نخورد. اول تیموتائوس ۲: ۹ تا ۱۵. او عمداً و از روی بدخواهی عمل کرد.

او تسلیم ضعف ذاتی یا انگیزه‌هایش نشد. شاید هرگز دلیل عمل او را به‌طور کامل نفهمیم، اما واقعیت آن غیرقابل انکار است. او از خط قرمز عبور کرد.

عبور از سد اخلاقی خدا گناه است. آدم از نقطه نهایی بی‌بازگشت عبور کرد. عمل خیانت‌آمیز او متعاقباً در هر نگرش گناه‌آلود و انگیزه خیانت‌آمیزی که ما داریم و هر فکر، کلام و عمل غیرخداپسندانه‌ای که مرتکب می‌شویم، تکرار می‌شود.

ریشه همه گناهان و جوهر خود گناه، رویگردانی از خدا در قالب شورش است، شورشی که تا به امروز ادامه دارد. خدا را شکر که این شورش شکست خواهد خورد و شورشگر مورد قضاوت قرار گرفته و به‌طور مناسب مجازات خواهد شد. این پایان مقدمه ما بر دکترین گناه است، مقالاتی از دی. ای. کارسون و جان ماهونی.

در سخنرانی بعدی‌مان، با کتاب مقدس کار خواهیم کرد، به خصوص در مورد موضوع نادیده گرفته شده می‌توانم بگویم، گناه اولیه.

این دکتر رابرت ای. پترسون و آموزه‌های او در مورد آموزه‌های انسانیت و گناه است. این جلسه ۱۲ است. ادامه توصیف کتاب مقدس از گناه، سقوط، مسیح و گناه.